آیا می توان گذشته را تعمیر و ترمیم کرد؟
روایت های ناهمگون و انسجام ملی

نویسنده: پرفسور آلیدا آسمن
Prof. Aleida Assmann

... تا زمانی که روایت هایی که ارزش‌های آشتی‌ناپذیر را ترویج می‌کنند در جامعه‌ای وجود داشته باشند که نتوان آنها را در راستای شکلی از ارتباط و تبادل سوق داد، تهدیدی قاطعانه علیه انسجام ملت هستند. این بی تفاوتی امکان همدلی و همبستگی را مسدود کرده و در نتیجه عوامل اساسی و حیاتی تشکیل جامعه را به نابودی می کشاند....

...بنابراین، هنگام مطالعه اسطوره ها، پرسش های اساسی این است: چنین روایت هایی از چه جامعه ای حمایت می کنند؟ چه کسی توسط آنها قدرت می گیرد و چه کسی از آنها رنج می برد؟ چه نوع آینده ای را باز می کنند و مانع آینده چه کسی می شوند؟ و از همه مهمتر: چگونه می توان روایت های سمی را پایان داد و به داستان های بسته ای تبدیل کرد که بخشی از گذشته گردند؟...

معرفی نویسنده

آیا می توان گذشته را تعمیر و ترمیم کرد – یک سوال تکان دهنده که اهمیت آن در رابطه با داستان زندگی خودمان، سرگذشت خانواده مان و برای جوامع مان کتمان نشدنی است. آلیدا آسمان و همسرش یان آسمان در سال ۲۰۱۸ جایزه صلح کتابفروشان آلمان را دریافت کردند. کتاب جدید او "روح جمعی" در سال ۲۰۲۴ منتشر شد. این کتاب به این سوال می پردازد که چه چیزی دموکراسی ها را به خطر می اندازد و چگونه می توان از آنها محافظت کرد.

آلیدا آسمن یک متفکر میان- و فرارشته ای بسیار تأثیرگذار آلمانی است که مفهوم «حافظه فرهنگی» را در زمینه مطالعات فرهنگی و همچنین در بحث ها و مناظره هایی عمومی ابداع کرد. او در آثار خود که تأثیر گسترده‌ای دارند،حافظه جمعی را به عنوان یک الزام و شرط ضروری برای شکل‌گیری هویت جوامع مذهبی و سیاسی معرفی کرده است.

اثر معروف آلیدا آسمن "حافظه فرهنگی" پارادایم جدیدی را فراتر از حوزه حرفه ای و مرزهای کشورش آلمان شکل داده است. او به همراه همسرش یان آسمن حوزه کاری میان رشته ای «باستان شناسی ارتباطات ادبی» را راه اندازی کرده که سنت های مکتوب را به عنوان مهم ترین ابزار خودکاوی انسان شناختی مورد تحلیل و بررسی قرار می دهد. آثار او حکایت از دانش گسترده‌ای دارند که فراتر از محدودیت‌های تخصصی او است، دانشی که در متن‌های پر زحمت، قابل فهم و با دقت فراوان نگاشته شده اش هر از گاهی خواننده را شگفت‌زده کرده و بر زوایای تاریک ذهنش روشنایی می افکند.

آلیدا و یان آسمن بر اساس روح جمعی فکر می کنند و با حس ششم اجتماعی خود به جنگ پوپولیسم، نفرت پراکنی و تحریکات می روند. آنها با نشان دادن اینکه مردم با احساس همدلی، محترمانه، و با اتکا به روح جمعی احساس و عمل می‌کنند، به امکان همزمانی متوسل می‌شوند: دنبال کردن ارزش‌های جهانی، و شناخت فرهنگ‌ها و هویت‌های مختلف. آلیدا آسمن درباره اشکال وجود در همزیستی دموکراتیک و قدرت روح جمعی در جوامع دموکراتیک بحث و تحقیق کرده است.

*****

آیا می توان گذشته را تعمیر کرد؟

روایت های مجزا و همبستگی ملی

نویسنده: پرفسور آلیدا آسمن
برگردان: علی یوسفی شمالی

چکیده

امروزه ملت‌ها نه تنها از طریق نابرابری مادی و اجتماعی یا سیاست‌های هویتی، بلکه از طریق روایت‌های متضاد و تنش آلود گذشته که به طور مستقل در قلمروی واحد همزیستی دارند، از هم پاشیده شده‌اند. برای غلبه بر شکاف و پراکندگی در یک جامعه، بسیج نیروی مدنی برای پروژه‌های مشترک، و در نتیجه ایجاد همبستگی در میان گروه‌ها و اقشار مختلف اجتماعی، پرداختن به گذشته چندپاره شده و سوق دادن روایت‌های متضاد به سمت یک رابطه تاییدآمیز متقابل حائز اهمیت است.

* * *

تاکید تازه بر همبستگی در سخنان سیاسی و رسانه های عمومی نشانه آشکاری است از این که انسجام جامعه در وضعیت حاضر تحت فشار قابل توجهی قرار دارد. شکاف‌های اجتماعی به دلیل نابرابری اقتصادی و اجتماعی و همچنین قطبی‌سازی سیاسی همچنان در حال افزایش است که همگی از طریق بحران‌های جهانی مانند همه‌گیری کووید-۱۹، افزایش مهاجرت و تغییرات آب و هوایی تشدید می‌شوند. من در مقاله‌ام بر بعد دیگری از شکاف‌ها تمرکز خواهم کرد که با روایت‌های ملی و خاطرات تاریخی در یک جامعه مرتبط است. توجه و پرداختن به این موضوع، که نه تنها در ایالات متحده، بلکه در سایر کشورهایی که شهروندان آنها دچار دودستگی هستند و در تنش و تضاد عمیقی نسبت به تصویر جمعی خودشان در مقام ملت هستند، ضرورت و فوریت جدیدی پیدا کرده است.

دو نمونه اخیر نشان می‌دهد که گروه‌های درون یک جامعه، تصور متفاوتی از تاریخ کشور خود دارند. اولین مورد ۲۶ ژانویه، تعطیلات بانک ملی در استرالیا است. این تاریخ به ورود اولین ناوگان بریتانیایی زندانیان به خلیج سیدنی در سال ۱۷۸۸ به رهبری کاپیتان آرتور فیلیپ باز می گردد. در حالی که "روز استرالیا" به طور سنتی توسط جمعیت سفیدپوست به عنوان آغاز تاریخ استرالیا مدرن جشن گرفته می شود، در سال ۲۰۲۱ توسط جمعیت بومی آن به عنوان "روز تهاجم" جشن گرفته شد. از دیدگاه بومیان، ترویج روایت ملی مبنی بر این که

کاپیتان کوک جزیره آنها را، که ۶۰۰۰۰ سال اجدادشان در آن سکونت داشتند، "کشف" و تصرف کرد، منطقی نیست و حتی توهین آمیز است. و اگرچه حقایق برای مورخان به خوبی شناخته شده است، تاریخ خشونت آمیز استعمار استرالیا به سختی در روایت رسمی آن دیده می شود. جای تعجب نیست که جشن های رسمی ۲۶ ژانویه در سال ۲۰۲۳ دوباره با اعتراضاتی همراه شد که تعداد بیشتری از سفیدپوستان استرالیایی به آن پیوستند. به نظر می رسد چشم اندازها و نمادها در جشن های روز استرالیا فراگیرتر شده اند. نمایندگان بومی صحبت می کنند، مراسم سنتی سیگار کشیدن برگزار می شود و خانه اپرای سیدنی با رنگ های هنر بومی آذین بندی و آراسته می شود. اما برای بسیاری این کافی نیست. یکی از شرکت کنندگان به خبرنگاران گفت: «تا زمانی که این ملت نسل کشی را در تاریخ خود وارد نکند، ما سکوت نخواهیم کرد، به اعتراض ادامه خواهیم داد» (کلی).

مثال دوم من ۵ می ۲۰۲۱ در مکزیک است. در این روز بزرگداشت بسیار ویژه ای در پایتخت کشور برگزار شد. رئیس جمهور لوپز اوبرادور این تاریخ را برای عذرخواهی رسمی از قوم مایا به دلیل جنایاتی که از ۱۳ آگوست ۱۵۲۱ علیه آنها انجام گرفت، انتخاب کرد، یعنی تاریخ تسخیر اسپانیا بر تنوشتیتلان، پایتخت سابق امپراتوری آزتک. او ۵۰۰ سال ظلم و ستم بر جمعیت مایاها، از جمله سه قرن حکومت استعماری به علاوه دو قرن حکومت ملی از زمان استقلال مکزیک را گرامی داشت. رئیس جمهور با اشاره به نژادپرستی مستمر امروز و رنج مردم بومی، تأیید کرد که این تاریخ متعلق به گذشته نیست، بلکه تا کنون ادامه دارد.

بندیکت اندرسون اصطلاح «جامعه تخیلی» را برای اشاره به اهمیت تصویر جمعی شهروندان یک دولت-ملت از خود معرفی کرد. از نظر اندرسون، این خودانگاره یک موجود مرموز نیست، بلکه محصول اعمال و عادت های فرهنگی مانند خواندن روزنامه های یکسان در فضایی مشترک مرکب از مراجع فرهنگی مشترک است. این اصطلاح، سابقه ای ریشه دار داشته است و پس از چهار دهه، هنوز هم واژه مهمی در مطالعات فرهنگی است، اما کمتر به عنوان یک مفهوم به صورت نظریه به آن پرداخته شده است. تصورات سیاسی مطمئناً نه تنها سازه های غیر مادی هستند، بلکه به تعبیر امیل دورکیم واقعیات اجتماعی هستند که تأثیرات واقعی دارند و آثاری از خود بر جای می‌گذارند. آنها تصورات جمعی یک جامعه از خود را شکل می دهند و فضاهای فرهنگی را ایجاد می کنند، اما همچنین ظرفیت ایجاد خشونت و راه اندازی جنگ را هم دارند. ملت‌ها به‌عنوان یک کل، و همچنین گروه‌های درون ملت‌ها، می‌توانند حس هویت جمعی متمایز خود را توسعه دهند و به‌عنوان «جامعه‌هایی از اندیشه و احساسِ به وضوح فرمول‌بندی‌شده» وجود داشته باشند، برای استفاده از عبارتی توسط اریش اورباخ (کیو تی دی در پین ۳۳). هایکه پل اصطلاح «احساس‌گرایی مدنی» را برای پرداختن به فرهنگ عاطفه و احساس مشترک که می‌تواند به عنوان یک بعد مهم از هویت ملی و

همبستگی عمل کند، معرفی کرده است. اصطلاح او به یک کد متمایز آمریکایی از "احساس درست" اشاره دارد که شامل ظرفیت نشان دادن همدلی انسانی و ارزش گذاری عواطف اجتماعی است. پل به طور قانع‌کننده‌ای این کد را در بسیاری از نمونه‌ها به‌عنوان شکلی از رفتار اجباری که در نمایش‌های سیاسی توسط شخصیت‌های اجتماعی و نمایندگان عالی رتبه دولتی نشان داده می‌شود، بازسازی کرده است. احساس درست به این معنا در واقع ثبت مهمی برای حفظ یا تأیید مجدد احساس وحدت ملی است در هر کجا که تحت فشار قرار گیرد. حتی در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، این امر به طور کامل کنار گذاشته نشد، اما معلوم شد که یک فرارسان یا تخته صدا افزای قدرتمند برای ژست های همبستگی است که با تمایز آنچه که «آمریکایی» و «غیر آمریکایی» در میان اختلافات سیاسی تلقی می شود، وحدت ملی را تأیید می کند. در ادامه، بر بعد دیگری از همبستگی در ساخت‌های هویت ملی تمرکز خواهم کرد: ارتباط گذشته و نقش خاطرات جمعی تفرقه‌انگیز یا مشترک در افکار عمومی ایالات متحده آمریکا.

تاریخ/داستان و روایت

برای درک دقیق‌تر مفهوم مبهم «حافظه جمعی»، در اینجا تمایزی بین داستان بسته و روایت باز مطرح می‌کنم. در حالی که داستان بسته را می توان به عنوان یک کل از ابتدا تا انتها گفت و بررسی کرد، روایت باز توسط شخصی از درون که بخشی از آن است بیان می شود. در این صورت، او در گذشته ای خاص مستقر می شود و معنا و ارزش های این گذشته را به آینده ای باز فرافکنی می کند. این اصطلاح، همانطور که در اینجا به کار می برم، به استفاده از تاریخ به عنوان شکلی برای ساختن معنا، هویت و جهت گیری برای یک فرد یا یک جمع اشاره دارد. در حالی که داستان بسته تنها از پایان انسجام خود را به دست می آورد و برای تفسیرهای متعدد باز است، روایت باز ستون فقرات یک اسطوره زنده است که گذشته ای معنادار و چشم اندازی از آینده ای هنوز محقق نشده ارائه می دهد.

داستان بسته قبل از هر چیز در مورد داستان های تخیلی صدق می کند، که ارسطو در بوطیقای خود آن را دارای ساختاری شامل آغاز، میانه و پایان تعریف می کند که از انسجام و به یاد ماندنی بودن آن پشتیبانی می کند. با این حال، بسته بودن نیز یکی از ویژگی های تاریخ نگاری واقعی است، زیرا در حدفاصل زمانی که مورخ در آن کار می کند و زمان حقایق و منابعی که مورد بررسی قرار می گیرد، خط جدایی وجود دارد. کار مورخ کاملاً گذشته نگرانه (رتروسپکتیو) است، ویژگی مشترکی که او با خواننده داستان تخیلی دارد. در حالی که خواندن از ابتدا شروع می شود و به پایان می رسد، تفسیر همیشه از انتها شروع می شود و مسیر خود را رو به عقب به آغاز طی می کند و پیوندهای علّی را بازسازی می کند و از

مجموعه یا دسته هایی که تا آن زمان به آن توجه نشده بود، گره گشایی می کند.

روایت باز یک سازه اجتماعی است که در ساختار و کارکردی متفاوت وجود دارد. این روایت یک دیدگاه معنادار و انگیزشی از وقایع تاریخی از و برای یک دیدگاه خاص ارائه می دهد. کارکرد آن ارائه معنا در تاریخ با لنگر انداختن یک فرد یا گروه در گذشته ای خاص، ارائه جهت گیری برای زمان حال در پرتو آینده موعود است. در حالی که این قدرت داستان ها برای سبک کردن «فضای تجربه» انسان است، روایت ها «افق انتظار» را باز می کنند.

با معرفی واژه‌های «داستان» و «روایت» و تمایز کارکرد آن‌ها، به هیچ وجه هدفم از آن ارائه تقابل دوتایی نیست. دلیل این تمایز تأکید بر تفاوت مهم تاریخی است که به پایان رسیده و تاریخی که هنوز ادامه دارد. گذشته همیشه از روایات مختلفی تشکیل شده است که برخی از آنها منقضی شده اند، برخی از آنها هنوز معتبر هستند و برخی دیگر در حال جایگزین شدن یا اختراع شدن هستند. اما تعیین و تشخیص اینکه کدام یک از روایات تاریخی منقضی شده و کدام یک همچنان معتبر و هنجاری تلقی می شود، تنها منوط به موضع و زاویه ادراک خاصی است. از آنجایی که همیشه دیدگاه ها و علایق متفاوتی وجود دارد، تعیین اینکه چه چیزی گذشته و چه چیزی هنوز وجود دارد، اغلب چندان آسان نیست. **ویلیام فاکنر** در رمان ***مرثیه ای برای یک راهبه*** در سال ۱۹۳۱(229) نوشت: *«گذشته هرگز نمرده است، گذشته حتی گذشته نیست»*. جیمز بالدوین چهل سال بعد فاکنر را تکرار کرد و در یکی از مقالات خود نوشت:

مرد سفید، گوشهایت را باز کن! تاریخ، همانطور که تقریباً هیچ کس نمی داند، صرفاً چیزی نیست که خوانده شود. و صرفاً یا حتی اصولاً به گذشته اشاره ندارد. برعکس، نیروی عظیم تاریخ از این واقعیت ناشی می شود که ما آن را در درون خود حمل می کنیم، ناخودآگاه از جهات مختلف توسط آن کنترل می شویم، و تاریخ به معنای واقعی کلمه در تمام کارهایی که انجام می دهیم، حضور دارد.
(13-713)

برای درک بهتر این «نیروی بزرگ تاریخ»، توجه بیشتر به روایت‌های مبتنی بر حافظه جمعی و تأثیر آنچه در یاد می ماند و آنچه فراموش می‌شود، اهمیت دارد. پس از استفاده تورمی از اصطلاح «هویت»، اکنون این اصطلاح «روایت» است که در همه اقشار جامعه از جمله زبان مشاوران مدیریت استفاده می‌شود: «روایت‌های بنیادی معنا می‌آفرینند، جوامع یا مخاطبان را در پشت ارزش‌های اصلی، اهداف مشترک و دیدگاه‌های مشترک متحد می‌کنند. آنها به مردم کمک می کنند تا خود را تعریف کنند و هویت خود را طلب کنند» («روایت های

فرهنگی»). به عبارت دیگر، این گونه روایات یا افسانه ها رایج بوده و کارکردهای متفاوتی دارند. نکته مهم، همانطور که دیوید بلایت مورخ روشن کرده است، این است که به طور کلی آنها را محکوم یا رد نکنیم، بلکه باید بین آنها تمایز قائل شویم:

وجود برخی از اسطوره ها ضروری است زیرا از یک جهت گیری فرهنگی خوب و مهم حمایت می کنند. برخی دیگر بر اساس دروغ‌های شرورانه بنا شده‌اند و چنان ابزار نیرومند نفرت و بسیج سیاسی هستند که رژه‌های بزرگی را برپا می‌کنند، حال چه در محوطه رایشستاگ در نورنبرگ باشد، یا در خیابان‌های شارلوتزویل، یا سایر نقاط این کشور.

بنابراین، هنگام مطالعه اسطوره ها، سؤالات اساسی این است: چنین روایت هایی از چه جامعه ای حمایت می کنند؟ چه کسی توسط آنها قدرت می گیرد و چه کسی از آنها رنج می برد؟ چه نوع آینده ای را باز می کنند و مانع آینده چه کسی می شوند؟ و از همه مهمتر: چگونه می توان روایت های سمی را پایان داد و به داستان های بسته ای تبدیل کرد که بخشی از گذشته گردند؟

در اینجا یک مثال آلمانی برای نشان دادن کاربردهای مختلف گذشته آورده شده است. حتی قبل از اتحاد مجدد، صدراعظم **هلموت کهل** دو موزه تاریخی را در دهه ۱۹۸۰ تأسیس کرد، یکی در بن و دیگری در برلین. او یک سیاست یادمانی محافظه کارانه را دنبال کرد که هدف از آن ایجاد یک تصویر جمعی مثبت از خود است که به طور محکم در یک تاریخ طولانی و افتخارآمیز تثبیت شده است. این به معنای محو و امحاء دوازده سال دیکتاتوری نازی ها بود. روایت بنیادی در آلمان، با این حال، مسیر متفاوتی به خود گرفت. یک جنبش مردمی در اواخر دهه ۱۹۸۰ در قالب یک طومار برای ایجاد بنای یادبودی برای یهودیان مقتول اروپایی در مرکز برلین آغاز شد. در سال ۱۹۹۹، این پیشنهاد با رای گیری در بوندستاگ آلمان پذیرفته شد و شش ماه بعد آلمان به کنفرانس استکهلم پیوست و بخشی از اتحاد فراملی یادبود هولوکاست شد. هولوکاست توسط کشورهای عضو به عنوان اسطوره بانی و بنیانگذار اروپای جدید پذیرفته شد. این امر روایت بنیادی در آلمانِ پس از جنگ را از سیاست محافظه‌کارانه (خط پایان) که از خاموشی و فراموشی گذشته نازی حمایت می‌کرد، به سیاست یادمانی‌ای از آنچه من (خط جدایی) می‌نامم تغییر داد که از شکلی انتقادی از یادآوری حمایت می‌کند که به طور رسمی به گذشته معینی پایان می‌دهد و با یک تصمیم آگاهانه از آن فاصله می‌گیرد. این امر با اتخاذ دیدگاه قربانیان، اعتراف به جنایات تاریخی و گنجاندن این تاریخ در روایتی مشترک از گذشته ملی به دست می آید.

رویای آمریکایی و چشم انداز آینده

بدیهی است که قضیه آمریکا متفاوت است. این تفاوت با تصور آمریکایی از خود شروع می شود که به طور سنتی بیشتر به آینده گرایش دارد تا به گذشته. لزلی فیدلر، منتقد ادبی در دهه ۱۹۷۰، با مقایسه همشهریانش با اروپایی‌ها نوشت: *«ما آمریکایی‌ها، ساکنان یک مدینه فاضله مشترک هستیم تا یک تاریخ مشترک»* (73). فیدلر استدلال می کرد که این مدینه فاضله شامل مفاهیم اصلی مدرنیسم غربی و چشم اندازی روشن از مفهوم پیشرفت است. همه اینها در اسطوره یا روایت "رویای آمریکایی" ساخته شده بود. به عنوان یک وعده به ظاهر جذاب، این رویا به ویژه باب طبع مهاجران است: اگر آنها گذشته خود را در مرز پشت سر می گذاشتند، یعنی، از داستان مبدأ و هویت خود خلاص می شدند و به رفاه و آینده کشور کمک کامل می کردند، مانند دیگران با موفقیت اقتصادی و شناخت کامل اجتماعی پاداش می گرفتند.

یکی از طرفداران متأخر که هنوز این دیدگاه از رویای آمریکایی را تأیید می کرد، **فرانسیس فوکویاما** بود که یک بار دیگر در کتاب ***«هویت در سیاست جهان معاصر و مبارزه برای به رسمیت شناخته شدن»*** در سال ۲۰۱۸ آن را توصیه کرد. برای فوکویاما، استرس و فشار اجتماعی و سیاسی اخیر، ناشی از ادعاهای سفت و سخت گروه های خودمحور برای به رسمیت شناختن اصل تنوع بوده است. بنا به تشخیص او، اجماع ملی بواسطه سیاست های هویتی که به مبارزه مداوم برای به رسمیت شناخته شدن اجتماعی دامن می زند، از هم پاشیده و تضعیف شده است. دیدگاه خاص او در مورد انسجام و همبستگی ملی با تجربه خودش به عنوان یک مهاجر موفق پشتیبانی می شود. او خاطرنشان می کند: *«آمریکاگرایی مجموعه ای از باورها و شیوه های زندگی را تشکیل می داد، نه یک قومیت را»* (170). فوکویاما برای برجسته کردن این باورها و بازگرداندن اندکی درخشندگی و جلا به رویای آمریکایی، از اصطلاح «ملت باورمند» استفاده می‌کند: *«هویت ملی باورمندی که در پی جنگ داخلی آمریکا پدیدار شد، امروز باید قویاً مورد تأکید قرار گیرد و از گزند حملات چپ و راست در امان بماند»* (170). برای او، تأیید مشترک هویت آمریکایی منبع مهمی از ارزش‌ها و اقتدار در زمان پراکندگی و دوقطبی‌سازی سیاسی است که بر تعهد به اصول قانونی مانند قانون اساسی، حاکمیت قانون و ادعای برابری اجتماعی تأکید می‌کند. فوکویاما منکر آن نیست که کشور از تنوع سود برده است، اما او نسبت به ارتقای تنوع به یک هنجار مطلق هشدار می دهد. درعوض، او از سیاست همگون سازی حمایت می کند که مبتنی بر یک هنجار مثبت واضح از معنای آمریکایی بودن است. او با این کار هم از اصول راست افراطی و هم از اصول چپ افراطی فاصله می گیرد. از نظر او، ایدئولوژی نژادپرستانه ناسیونالیسم بر پایه برتری سفیدپوستان به همان اندازه «غیرآمریکایی» است که ادعای چپ ها مبنی بر اینکه *«نژادپرستی، تبعیض جنسیتی و سایر اشکال طرد سیستماتیک به نوعی در دی ان ای کشور ذاتی هستند»* (170).

به نظر می رسد ایده «ملت باورمند» و وعده رویای آمریکایی با مهاجران اروپایی و آسیایی که ایالات متحده را به عنوان سرزمین موعود خود به رسمیت شناخته اند، به خوبی کار می کند. با این حال، این وعده نه تنها جمعیت بومی را که اصلاً داستان مهاجرتی نداشتند، بلکه جمعیت آفریقایی آمریکایی را نیز حذف می کند که اجدادشان داوطلبانه مهاجرت نکرده بودند، بلکه به عنوان بردگانی که در صدمات جمعی گذرگاه میانی (مسیر دریایی از افریقای غربی به امریکا به ویژه در حمل بردگان. م.) سهیم بودند، به ینگه دنیا تبعید شده بودند. حتی تاکنون هم، یک خواسته مهم جنبش حقوق مدنی سیاه پوستان هرگز برآورده نشده است: این خواسته که تاریخ آفریقایی آمریکایی بخشی از تاریخ این کشور شود، و داستان مهاجرت سفیدپوستان به آمریکا را با تبعید استعماری بردگان سیاه پوست در طول گذر از آفریقا به دنیای جدید، همراه با تاریخ برده داری که پس از آن به وجود آمد، همسو کند. این ورود به روایت ملی در حال حاضر از آنها سلب شده است، علیرغم اینکه در سال ۲۰۱۹، یک سال تاریخی مهم از گذشته بازیابی و به یک نشانگر نمادین تبدیل شد. شماره ۱۶۱۹ بیانیه ای شد که با افتخار روی کلاه های بیسبال قرار گرفت. این شماره به اولین ورود یک کشتی حامل برده به ویرجینیا، یک سال قبل از ورود پیوریتن ها از انگلیس به ماساچوست اشاره دارد. برای لوسی کوکران، مدیر اجرایی موزه تاریخ همپتون، *«میراث این رویداد بر همگان تأثیر می‌گذارد و درک این تاریخ و میراث پیچیده به ما کمک می‌کند تا به‌عنوان آمریکایی دور هم جمع شویم»* («فرود ۱۶۱۹»). هنگامی که مارتین لوتر کینگ در ۲۸ اوت ۱۹۶۳ سخنرانی معروف خود را با عنوان "من یک رویا دارم" در برابر بنای یادبود لینکلن در واشنگتن ایراد کرد، سخنان قدرتمند او صرفاً با مفاهیم هژمونیک رویای آمریکایی طنین انداز نشد، بلکه محدودیت ها و شکست های آن را نیز بیان می کرد. رویای غلبه بر نژادپرستی، به رسمیت شناختن کامل و برابری شهروندان آفریقایی آمریکایی در جامعه آمریکا، هنوز محقق نشده است.

شواهد فزاینده ای وجود دارد که روایت رویای آمریکایی در حال از دست دادن کنترل خود بر کل جامعه است. **جرمی ریفکین** اقتصاددانی است که در کتاب ***تمدن همدلانه: مسابقه برای آگاهی جهانی در جهانی بحران زده*** (۲۰۰۹) به آمریکایی ها هشدار داد که باید از رویای آمریکایی دست بکشند و به جای رقابت به همکاری به عنوان شایستگی کلیدی برای توسعه در جامعه اهمیت دهند.

ریفکین خواستار همدلی به عنوان یک عاطفه جدید و عادت ذهنی برای دگرگونی جامعه آمریکا شد. او معتقد بود که ارزش مشترک همدلی به افراد کمک می کند تا بیشتر بر کیفیت زندگی تمرکز کنند تا مسائل مادی. او متقاعد شده بود که تنها با ارزش دادن به همکاری بر رقابت، آمریکایی ها می توانند همبستگی لازم را برای رسیدگی به مشکلات اقتصادی و نژادی

ایجاد کنند، چه رسد به تغییرات آب و هوا و بیماری های همه گیر.

یک دهه بعد، نشانه هایی وجود دارد حاکی از تنزل اهمیت رویای آمریکایی برای جوانان آمریکایی که به طور فزاینده ای آماده هستند آن را با چیز دیگری مبادله کنند، این پیام کتابی است که **میشل لامونت** جامعه شناس در حال نگارش آن است. عنوان کتاب او ***«به دست آوردن آینده: تولید امید در دنیایی نامطمئن»*** است.

لامونت به دنبال نشانه‌های جدیدی از همبستگی در جامعه آمریکا است و آنها را در فرکانس بسیار بالاتری در نسل می‌یابد که درباره نگرش آنها به زندگی با آنها مصاحبه کرده است. اعضای نسل Z بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵ به دنیا آمدند. به گفته لامونت، این نسل به طور جدی‌تر با مسائل زیست‌محیطی درگیر است و فعال‌تر از نسل‌های دیگر به مسائل اجتماعی نابرابری و تبعیض توجه نشان می دهد. او پروژه نسلی آنها را به عنوان پروژه طرح و ایجاد اشکال جدید همبستگی توصیف می کند. آنها با جدا شدن از بستر رقابتی نئولیبرال خود، مفاهیمی مانند به رسمیت شناختن و انگ زدایی را برای گسترش عضویت فرهنگی و ایجاد امید و انعطاف پذیری اجتماعی در زمان های نامطمئن پذیرفته اند. به عقیده لامونت، نسل Z این پتانسیل را دارند که به طور مؤثر آرمان های مقدس جامعه آمریکا را در جهت همبستگی اجتماعی و ملی تغییر دهند. او با هنرمندان و فعالانی که «عامل تغییر» در فرهنگ عامه پسند (پاپ) هستند مصاحبه کرد و زمینه را برای یک قرارداد اجتماعی جدید مبتنی بر ارزش‌هایی مانند همدلی، به رسمیت شناختن و روحیه مدنی فراهم کرد. لامونت می‌گوید: *«این ایده‌ها از جایی نمی‌آیند. تولیدکنندگان فرهنگی بسیاری داریم که هدفشان در دسترس قرار دادن این ایده هاست که اکنون جنبش فعلی را تغذیه می کند. من فکر می کنم ما در یک لحظه بسیار خاص هستیم که در آن چیزهای زیادی در حال تغییر هستند.»*

بازخواستن تاریخ برای همبستگی و هویت ملی

گفتمان ملی آمریکا همیشه ترجیح داده است خود را به آینده ای باز فراافکند تا اینکه در گذشته لنگر بیاندازد. یک بار دیگر در سخنرانی پرزیدنت اوباما پس از پیروزی مجدد در انتخابات ریاست جمهوری در نوامبر ۲۰۱۲، جرقه مهیجی از قدرت رویای آمریکایی احساس شد، زمانی که او گفت: *"ما در قلب خود می دانیم که برای ایالات متحده آمریکا بهترین ها هنوز در راه است."* رؤسای جمهور ایالات متحده در حالی که عادت به فراخوانی از آینده دارند، در مورد پرداختن به تاریخ آمریکا در سطح ملی چیزی برای گفتن ندارند. در گفتمان عمومی، گذشته آمریکا که حول گذشته ملت می چرخد، در مجموعه ای از افسانه ها و روایت ها و عقاید متضاد موجود در کنار هم تقسیم می شود. وقتی نوبت به ارزیابی گذشته مشترک

می‌رسد، به نظر می‌آید که ملت آمریکا در «جوامع موازی» تقسیم شده‌اند که در قلمرو مشترکی زندگی می‌کنند که هر کدام روایت تاریخی خود را دارد.

این فقدان یک مرجع تاریخی مشترک بی‌توجه نمانده است و تلاش‌های متعددی برای حل این مشکل یا حداقل کنار آمدن با آن صورت گرفته است. یکی از این تلاش ها برنامه آموزشی جدیدی بود که توسط رئیس جمهور جورج دبلیو بوش در سپتامبر ۲۰۰۲، یک سال پس از حمله به برج های دوقلو ارائه شد. این برنامه «ما مردم» نام داشت و برای جبران چیزی طراحی شد که به عنوان کمبود دانش روزافزون از تاریخ و فرهنگ ایالات متحده تلقی می شد. پرزیدنت بوش با این برنامه به هشدار بروس کول، رئیس بنیاد ملی علوم انسانی (ان ای اچ) که هشدار داده بود، پاسخ داد: *«مردم به طور فزاینده ای فراموش می کنند که چه چیزی گذشته آنها را شکل داده و به هویت ملی منجر شده است. وقتی ملتی نتواند بداند چرا وجود دارد و چیست، نمی توان انتظار داشت که برای مدت طولانی دوام بیاورد.»* کول مطمئن بود که در قدرت علوم انسانی است که ساکنان ایالات متحده را متحد کند: آنها *«به ما خواهند گفت که ما در مقام مردم کی هستیم و چرا کشور ما ارزش جنگیدن را دارد. آنها جزء لاینفک دفاع از میهن ما هستند»* (فویس 113). ان ای اچ مجموعه‌ای از «کلاسیک‌ها» را در قالب متون توصیه‌شده و فهرست‌های خواندنی ویرایش کرد. خطاب به گروه‌های سنی مختلف و با مضامین میهن‌پرستانه مانند «شجاعت»، «آزادی» یا «آمریکایی شدن» گردآوری شد. در مورد این پروژه، لیزبث فیویز در کامنتی انتقادی اظهار داشت: «این روایت با پنهان‌کردن تاریخ رقابت‌آمیز آن و به حداقل رساندن تفاوت‌ها در میان دانش‌آموزان، هدف و سنت وحدت‌بخشی را برای آموزش آمریکایی ایجاد کرد». این برنامه با ارائه نه تنها متون، بلکه «تفسیرهای همگن از کتاب‌ها»، خواندن را وسیله‌ای برای ساختن یک بدنه ملی از میهن‌پرستان تصور می‌کند. این بخشی از روایت ادغام / یکپارچه سازی برای تحصیل در ایالات متحده بود که یک قانون فرهنگی و برنامه درسی اصلی را برای ایجاد شهروندان وفادار تجویز می کرد:

«ما قفسه کتاب مردم»، علی‌رغم لفاظی‌هایش در مورد همه شمولی، مرزهای هنجاری را برای نژاد، جنس، جنسیت، طبقه و بدن مشخص می‌کند و به طور محدود پارامترهای شهروندی را تجویز می‌کند. با ایجاد فضایی برای خواندن که در آن زیر سؤال بردن تفاسیر دریافتی از رویدادهای ملی غیرآمریکایی است، از تعامل انتقادی با ادبیات و تاریخ ایالات متحده جلوگیری می کند. (فویس 118)

یک رویکرد نسبتا متفاوت به تاریخ آمریکا به عنوان ابزاری برای تقویت روحیه میهن پرستانه توسط مورخ **جیل لپور** در ***این حقایق: تاریخ ایالات متحده*** (۲۰۱۸) ارائه شد. لپور مانند

فوکویاما از خانواده‌ای با سابقه مهاجرت در قرن بیستم می‌آید، اما از مراحل محدودکننده سیاست مهاجرتی آمریکا نیز آگاه است. به همین دلیل، او نه به اسطوره رویای آمریکایی، بلکه به اصول اساسی قانون اساسی آمریکا اعتماد دارد. تاریخ آمریکا از نظر او تجلیل مداوم از ارزش‌های آمریکایی نیست، بلکه یک مناقشه عظیم و مبارزه ناتمام بر سر همین اصول و ارزش ها است. همکار او خلیل محمد حتی بیشتر از نیروی قواعد دموکراتیک در تاریخ آمریکا انتقاد می کند. او با در نظر گرفتن مساله ارزش های مشترک و آوردن آنها از گذشته به حال، نسبت به فتیش (بت ساختن) سازی از پدران بنیانگذار قانون اساسی هشدار می دهد و به اهمیت نقص ها و تعصبات اشاره می کند. در ***محکومیت سیاهی*** (۲۰۱۹) او ارتباط نزدیک بین نژاد و جنایت را به عنوان یک انعکاس ذهنی و یک "مم" (یک پدیده اینترنتی. یک تصویر یا کلیپ فیلم که به سرعت و به صورت ویروسی در اینترنت پخش می شود) مخرب تخیل آمریکایی سفید پوست بررسی می کند. بنا بر مشاهدات و تجارب او، در شهرهای شمال آمریکا، تصویر سیاه‌پوستان در نگاه جمعیت سفیدپوست در تضاد آشکار با تصویر آنها از مهاجران اروپایی است. سیاه‌پوستان به‌طور بالقوه جنایتکار و خطرناک تلقی می‌شوند، که این خود منجر به حبس دسته جمعی و وضعیتی شده است که در آن تعداد نامتناسبی از سیاه‌پوستان سال‌ها از زندگی خود را تا به امروز در زندان‌های سفیدپوستان می‌گذرانند («خلیل محمد»). او به جای تجلیل از ایالات متحده به عنوان مخترع دموکراسی، مایل است اصول قانون اساسی آمریکا بازنگری شود و توصیه می کند که آنها را با استانداردهای اتحادیه اروپا منطبق کنند. برای اینکه تغییر اجتماعی اتفاق بیفتد، باید افزایش قابل توجهی در میزان دانش تاریخی، آگاهی و همدلی در جامعه رخ دهد.

یکی از نمونه هایی که نشان می دهد تغییر در این جهت ممکن است و هنوز مورد نیاز است، یک سایت نمادین جدید است که به مبارزه با تبعیض نژادی اختصاص داده شده است که در سال ۲۰۲۱ در مونتگومری، آلاباما راه اندازی شد. «یادبود ملی برای صلح و عدالت» و «موزه میراث: از بردگی تا حبس جمعی» از یک مؤسسه حقوقی برای عدالت برابر که بانی آن پروفسور حقوق **برایان استیونسون** است شکل گرفت که سابقه سی سال مداخله موفقیت آمیز به نمایندگی از جانب آمریکایی های آفریقایی تبار در دادگاه های مختلف را در کارنامه دارد. این سایت شامل موزه ای است که تاریخ آفریقایی آمریکایی را، از بردگی گرفته تا حبس دسته جمعی، نشان می دهد و یادبودی است که نماد آسیب های روانی جمعیت سیاه پوست است. ارائه تاریخ در یک موزه می تواند راهی موثر برای پایان دادن به تاریخ و افسانه های مخربی باشد که پشتوانه آن است. اما این تنها در صورتی محقق می شود که این موزه در بین عموم مردم نه تنها به عنوان یکی دیگر از مکان های تاریخ سیاه پوستان، بلکه به عنوان یکی از مکان های تاریخ آمریکا مورد استقبال قرار گیرد. یکی از راه های ادامه نادیده گرفتن و اعتنا نکردن به تاریخ سیاه پوستان، انفصال آن از نسخه سفید و قهرمانانه تاریخ آمریکاست.

پس از قتل **جورج فلوید** در ۲۵ مه ۲۰۲۰ در مینیاپولیس، واقعاً چقدر این دو نسخه از روایت ملی ایالات متحده متضاد هستند. این جنایت بحثی را در مورد نژادپرستی در سراسر مرزهای ملی به راه انداخت و مطالبات جنبش حقوق مدنی دهه ۱۹۶۰ را به فوریت تجدید کرد.
همانطور که سرنگونی بناها نشان داد، مبارزات فعالان حقوق مدنی نه تنها حول محور مسائل اجتماعی و سیاسی می چرخید، بلکه به مشکل مشارکت فرهنگی و حق تبدیل شدن به بخشی از دیدگاه یکپارچه تر از تاریخ آمریکا نیز می پرداخت. پارادوکس نمادین این بود که اقدامات شمایل شکنانه معترضان به زودی خود نمادین شد. آنها طلسم هنجاری روایت های طولانی و محکم را شکستند و بدین ترتیب خصلت سمی خشونت سرکوبگرانه موجود در این نمادهای تاریخی را آشکار کردند. شاید بتوانیم در اینجا نقطه عطف تاریخی را به معنایی که مراد **والتر بنیامین** بود ببینیم که در «درباره مفهوم تاریخ» ناگهانی بودن لحظات انقلابی را نظریه‌پردازی کرد. چنین نقطه عطفی زمانی می تواند اتفاق بیفتد که تصویر یک خاطره یخ زده متلاشی شود و تداوم یکپارچه گذشته ظالمانه را از بین ببرد. در چنین لحظه ای، گذشته دست نیافتنی در زمان حال احیا می شود و پیوند جدیدی میان قربانیان خاموش گذشته و رهایی دهندگان آنها در حال برقرار می شود. بناهای یادبود دولتمردان به عنوان نشانه های قابل لمس یک تاریخ خشونت آمیز که در زمان حال حفظ و نگهداری می شد، ضبط شد. این دولتمردان ساخته شده از سنگ و مرمر لال نبودند: آنها همچنان به بیان پیام های تهاجمی آشکار خود ادامه می دادند و بدین ترتیب هر روز بخش عظیمی از ساکنان کشور را در معرض توهین، آسیب و تهدید خود قرار می دادند. تا زمانی که دیدگاه‌ها و ارزش‌های برده‌داران شکست خورده سابق هنوز مورد احترام است و همچنان توسط برتری‌طلبان سفید و افراطگرایان جنوبی به آینده منتقل می‌شوند، جنگ داخلی به پایان نرسیده است.

هدف معترضان این بود که بدون تردید به این نمادها اشاره کنند و آنها را به‌عنوان رسانه‌های مستمر اعتقادات سمی افشا کنند، به‌عنوان ارسال پیام‌هایی که عمیقاً تثبیت شده و هنوز در آگاهی سفیدپوستان آمریکایی فعال هستند. اما **دیوید بلایت** درست می‌گوید: *«مجسمه‌ها سرنگون می‌شوند، اما داستان‌هایی که آنها را ساخته‌اند باقی می‌مانند»*. دعوای کنونی تنها بر سر وجود یا عدم وجود این بناها نیست، بلکه در مورد این است که آیا اسطوره آرمان از دست رفته (یا آرمان از دست رفته کنفدراسیون، یک افسانه ی نفی گرای شبه تاریخی و تاریخی آمریکایی که استدلال می کند نهضت و آرمان ایالت های کنفدراسیون در طول جنگ داخلی آمریکا عادلانه، قهرمانانه بوده و بر برده داری استوار نبوده است.، م.) از دیدگاه کسانی که از آن رنج می برند بازتفسیر می شود و آیا می تواند جایگاه خود را در یک تاریخ ملی سیاه و سفید به طور مشترک و همگانی پیدا کند؟

ویلیام ادوارد بورگهارت دوبوا، جامعه‌شناس آمریکایی و فعال حقوق مدنی، زمانی تاریخ ایالات متحده را دروغی مبتنی بر اجماع و توافق خوانده بود، یا به‌طور دقیق‌تر، مورد توافق سفیدپوستان خوانده بود. برای قربانیان یک تاریخ آسیب زای خشونت، این تاریخ به سادگی از بین نمی رود. برعکس، اگر زخمی تاریخی مانند برده داری، شناخت نمادین مشترکی پیدا نکند و علل و آثار نژادپرستی پابرجا بماند، گذشته همچون حال باقی می ماند. چنین تاریخی تنها زمانی می تواند از حال فاصله گرفته و به گذشته تبدیل شود که به طور نمادین پایان یابد و نمادها و پیام های تهاجمی آن به طور علنی و صریح لغو شوند. چیزی که به نظر می رسد فوراً گم شده است، نسخه پیچیده تری از تاریخ آمریکا است که شامل تجربه همه اعضای جامعه است. برای این کار، نمایش برده داری در موزه اسمیتسونیان یا بیان آن منحصراً به عنوان «تاریخ سیاهپوستان» کافی نیست. فقط یک موزه ملی و یک یادبود می‌تواند دیدگاه‌های منزوی را با هم ترکیب کند و این تاریخ را به‌عنوان داستانی فراگیر در یک روایت مشترک بیان کند.

شناخت تاریخ رنج سیاهان و به رسمیت شناختن و پذیرفتن آن توسط بخش سفیدپوست جامعه می تواند راه های جدیدی برای ساکن شدن توامان در این تاریخ آسیب زا و درهم تنیده بگشاید. این امر می تواند با بهبود شناخت و مشارکت سیاهپوستان آمریکایی از یک سو و از سوی دیگر با توانمندسازی سفیدپوستان آمریکایی برای آشنایی بهتر با تاریخ خشونت خود و به دست آوردن معیارهایی برای فاصله گرفتن انتقادی از افسانه های خشونت و برتری سفیدپوستان، انسجام جامعه را تقویت کرده و همبستگی را در داخل کشور ارتقا دهد. با این حال، تا زمانی که این تاریخ سرکوب شده و ناشناخته باقی بماند، اصول مقدس «ملت باورمند» که هر روز در همه مکاتب در سوگند وفاداری تکرار می‌شود، همچنان در معرض خطر است: *«ملت واحد زیر چتر حمایت الهی، غیرقابل تقسیم، با آزادی و عدالت برای همگان.»*

تعمیر و ترمیم گذشته

امکان و عدم امکان خلق چنین روایت ملی جدیدی به طور خلاصه در دو بیت از شعر قدرتمند **آماندا گورمن** خلاصه می شود که به مناسبت مراسم تحلیف جو بایدن در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ خوانده شد:

[...]

آمریکایی بودن بیش از یک غرور و افتخار است که ما به ارث برده ایم
گذشته ای است که در آن قدم می گذاریم، و آن را ترمیم می کنیم.

دو کلمه از این سطور بسیار مهم است: "افتخار" و "ترمیم". غرور و افتخار یک اصطلاح والا و شناخته شده است و چاشنی ضروری حافظه ملی است. حتی می‌توان آن را نشاسته حافظه جمعی نامید. همانطور که در برنامه آموزشی پرزیدنت بوش "ما مردم" بیان شد: "علوم انسانی به ما می گوید که ما از نظر مردم بودن کی هستیم و چه هویتی داریم و چرا کشور ما ارزش جنگیدن را دارد" (فویس 113). غرور و افتخار مهم و ضروری است زیرا سرمنشأ تصویر مثبت فردی و جمعی ما است، اما می تواند منشأ بی رحمی اخلاقی، بی مسئولیتی و کوری نیز باشد. وقتی صحبت از شکل‌دهی خاطرات فردی و جمعی به میان می‌آید، غرور و افتخار تأثیر شگرفی دارد. این برای **نیچه** کاملاً شناخته شده بود، و او آن را در گزین-گویه ای کوتاه در ***فراسوی نیک و بد*** خلاصه کرده:

حافظه ام می گوید: «من این کار را کرده ام».
اما غرورم می گوید: «من نمی توانم چنین کاری کرده باشم» – و محکم می ایستد.
سرانجام، حافظه پا پس می کشد.
(بخش چهارم، گزین-گویه شماره 68)

با غرور به عنوان دربان قدرتمندش، حافظه همیشه بسیار گزینشگر است و به شدت از تصدیق و گنجاندن بخش های شرم آور تاریخ خود در حافظه جمعی بیزار است. اما در این میان، این شیوه سنتی صورت‌بندی حافظه ملی منحصراً به صورت مثبت و افتخارآمیز، اشکال پیچیده‌تر و گفت و شنودی تر حافظه را وانهاده است. باز کردن چارچوب سیاسی حافظه برای اعتراف به وقایع منفی نیز می تواند تأثیر مثبت آشکاری داشته باشد، زیرا می تواند به ایجاد روابط جدید و پیوندهای همبستگی با قربانیان خشونت نژادی کمک کند.

در تقابل با «غرور و افتخار»، «تعمیر و ترمیم» یک اصطلاح نسبتاً فروتنانه است که هنوز نقش بزرگی در گفتمان نظری به خود اختصاص نداده است. با این حال، در زمینه نظری ما، می تواند پتانسیل خاصی را آشکار کند. منظور از تعمیر و ترمیم گذشته چیست؟ نیازی به گفتن نیست که گذشته قابل تغییر نیست. اما می توان آن را به طرق مختلف تفسیر کرد، و مهمتر از آن، می توان آن را تصدیق کرد یا این که ناشناخته به حال خود واگذاشت. در به خاطر سپردن اهداف مشخص و کلی متفاوتی وجود دارد که ممکن است با هم همخوانی داشته باشند: یکی یادآوری برای تکرار نشدن. دیگری یادآوری به قصد ترمیم و تعمیر. این نشانه امیدواری است که بسیاری از جوامع دموکراتیک در دهه‌های گذشته آموخته‌اند که یادآوری و کارکردن با یک گذشته تاریک و پرداختن به آن می‌تواند در آینده زمینه ساز ایجاد همبستگی بین گروه‌های اجتماعی باشد. رویارویی با تاریخ و به خاطر سپردن آن به جوامع کمک کرده

است تا به آرایش متنوع خود توجه بیشتری نشان دهند. همانطور که **لژک کولاکوفسکی** زمانی بیان کرد: «*ما از گذشته یاد می‌گیریم تا بدانیم چگونه چهره‌هایی را که تحت تاثیر بدترین میراث آن بوده اند، در اطراف خود بشناسیم*» (qtd. در Flieger). یک اثر مثبت و مهم به خاطر سپردن گذشته منفی در این واقعیت نهفته است که می تواند به طور موثری به روایت های سمی، با تمامی ارزش های مرتبط با آن، خاتمه دهد.

در رابطه جامعه آمریکا با گذشته اش، که دچار وقفه و بی تکلیفی بوده است، نشانه هایی وجود دارد که نشان می دهد تغییری در جهت تعمیر و ترمیم آن در جریان است. یکی در سال ۲۰۱۵ پس از قتل ۹ آمریکایی آفریقایی تبار در کلیسایی در چارلستون، کارولینای جنوبی اتفاق افتاد، زمانی که پرزیدنت اوباما خواستار خودکاوی و بررسی انگیزه ها و احساسات شهروندان شد و بر این درخواست خود مبنی بر مقابله با نژادپرستی و خشونت با سلاح گرم تاکید ورزید. **سوزان نیمن** این رویداد را نقطه شروع کتاب خود ***از آلمانی ها آموختن***، که در آن آمریکایی ها را تشویق می کند تا با گذشته خود مقابله و با آن کار کنند. گامی حتی آشکارتر در این مسیر توسط رئیس جمهور **جو بایدن** در مراسم بزرگداشت صدمین سالگرد قتل‌عام نژادی **تولسا** برداشته شد – یک رویداد تاریخی که در آن گروهی متشکل از اوباش سفیدپوست بسیاری از سیاهپوستان را کشتند، ۱۲۰۰ خانه را سوزاندند و ۱۰۰۰۰ نفر از یک جامعه شکوفا را بی خانمان و وحشت زده کردند. در یکم ژوئن ۲۰۲۱، بایدن اولین رئیس جمهور آمریکا بود که در چنین مراسم عزاداری شرکت کرد. این سخنان او است:

برای مدت طولانی تاریخ آنچه در اینجا رخ داد در سکوت و در تاریکی پوشیده ماند. اما صرف اینکه تاریخ خاموش است به این معنا نیست که اتفاق نیفتاده است. در حالی که تاریکی می تواند چیزهای زیادی را از نظر پنهان کند، اما چیزی را پاک نمی کند. برخی از بی عدالتی ها آنقدر فجیع، وحشتناک، آنقدر دردناک هستند که هر چقدر هم که مردم تلاش کنند نمی توان آنها را دفن کرد. [...] ما نمی توانیم انتخاب کنیم که آنچه را که می خواهیم بدانیم، و نه آنچه را که باید بدانیم، بیاموزیم. ما باید خوب، بد، همه چیز را بدانیم. این کاری است که ملت های بزرگ انجام می دهند. آنها با جنبه های تاریک خود کنار می آیند و ما ملت بزرگی هستیم. تنها راه ایجاد یک زمینه مشترک، ترمیم و بازسازی واقعی است. من به اینجا آمده ام تا خالی سکوت را پر کنم، زیرا در سکوت زخم ها عمیق تر می شوند و هر چند دردناک است، زخم ها فقط در یادآوری خوب می شوند. ما فقط باید انتخاب کنیم که به خاطر بسپاریم. ما آنچه را که اینجا در تولسا اتفاق افتاده است به یاد می آوریم تا از خاطرمان پاک نشود.

بایدن در اینجا به کار حافظه ای پرداخت که همه شهروندان ایالت را درگیر کرد. او در سخنرانی خود بر دشواری پرداختن به این موضوع آسیب زا از دیدگاه جمعیت سفیدپوست و

تأخیر طولانی ای که قبل از پرداختن به این موضوع شکل گرفته است، در این مورد با فاصله صد سال، تأکید می کند. در دیکتاتوری ها، تاریخ و حافظه یکسان هستند و این بر عهده دولتمردان حاکم است که هر دو را تعریف کند. اما حتی در یک دموکراسی ممکن است موانع و سدهایی وجود داشته باشند که مانع جستجوی حقیقت تاریخی شوند. دموکراسی، عدالت برابر و به رسمیت شناختن متقابل اعضای جامعه در خطر است چنانچه بخشی از جامعه نخواهند از جنایات اجداد خود مطلع شوند. و با وجود اینکه روایت‌های تاریخی و شهادت‌های شخصی فراوانی از شاهدان وجود دارد، به این معنا نیست که رویدادی در تاریخ یا حافظه یک ملت جایگاه ثابتی داشته باشد. *«صرف این که تاریخ ساکت است به این معنا نیست که چیزی اتفاق نیفتاده است. در حالی که تاریکی می تواند چیزهای زیادی را پنهان کند، اما چیزی را پاک نمی کند.»*

حافظه ملی ما آمریکائیان تا به امروز، مطلقا از هم جدا و تفکیک شده است. هیچ اتفاق نظری در میان جمعیت سفیدپوست وجود ندارد که آنها را به قبول شمولیت خاطره قربانیان سیاه پوست در تاریخ مشترک ما وادارد . *«ما نمی‌توانیم انتخاب کنیم که آنچه را که می‌خواهیم بدانیم، و نه آنچه را که باید بدانیم، بیاموزیم. ما باید خوب، بد، همه چیز را بدانیم. این کاری است که ملت های بزرگ انجام می دهند.»* پشتوانه در این درخواست یک الزام اخلاقی نهفته است. بایدن نه تنها به یادبود این رویداد و تثبیت آن در تاریخ کمک می کند، بلکه از هموطنان آمریکایی خود نیز می خواهد که در این مراسم بزرگداشت شرکت کنند. او داستان را به طور گسترده تعریف می کند تا این رویداد را به یک رکورد تاریخی و خاطره زنده تبدیل کند. از این حیث، سخنرانی پرزیدنت بایدن یک اقدام عملی است که تلاش می کند خاطره ای مشترک برای همه آمریکایی ها ایجاد کند. هنگامی که او قول داد که *"اطمینان حاصل کند که آمریکایی ها داستان **تولسا** را به طور کامل می دانند"* ، او در حال شروع یک پروژه دشوار و طولانی مدت بود. این امر مستلزم تغییر روایت ملی برای گنجاندن آنچه به طور سیستماتیک از آن حذف شده است.

تلاش بایدن برای نجات این خاطره از فراموشی کامل با عدم تصدیق شدید از جانب دیگران پاسخ داده شد. دونالد ترامپ مدتهاست که "جنگ صلیبی علیه تاریخ آمریکا" را محکوم کرده است (PBS News Hour). والدین و وکلای جمهوری خواه به او ملحق شده اند که اکنون با تمام امکانات ممکن به شدت از تدریس این تاریخ در مدارس آمریکا جلوگیری می کنند. به عنوان مثال، در اوکلاهاما، جایی که قتل عام سیاهان اتفاق افتاد، قانون کاملاً جدیدی وجود دارد که معلمان را از برخورد با مطالب تاریخی که باعث ایجاد احساس ناراحتی، پشیمانی یا اضطراب مربوط به جنسیت و نژاد دانش آموزانشان شود، منع می کند. از آنجایی که نشر اخبار رویدادهای خشونت نژادی سفیدپوستان توسط سانسور دولتی ممنوع می شود، رویای

آمریکایی به تدریج به یک کابوس آمریکایی تبدیل می شود.

در همین حال، پرزیدنت بایدن به کار خود برای ترمیم گذشته ادامه داد. در ۲۹ ژوئن ۲۰۲۱، کنگره لایحه‌ای صادر کرد که در آن خواستار برداشتن نیم تنه قاضی سابق Roger B. Taney / **راجر ب. تانی** (۱۷۷۷-۱۸۶۴) از ساختمان کنگره در واشنگتن شد. تانی از نظام برده داری دفاع می کرد و در مخالفت با سیاه پوستانی که شهروند ایالات متحده می شدند، حکم صادر می کرد. مجسمه سنگ مرمر او با مجسمه Thurgood Marshall / **تورگود مارشال** (۱۹۰۸-۱۹۹۳) جایگزین شد، اولین قاضی سیاه پوستی که در دادگاه عالی خدمت می کرد.

اینکه آیا آمریکایی‌های سفیدپوست در نهایت چشم انداز سیاه‌پوستان را در تاریخ مشترک خود خواهند پذیرفت، یک سوال باز باقی می‌ماند. **برایان استیونسون**، موسس و مدیر اجرایی موزه عدالت برابر و یادبود در مونتگومری، آلاباما، گفت: *«ما معتقدیم که درک گذشته کشورمان برای یافتن راهی به جلو در مورد طیف وسیعی از مسائل معاصر حیاتی است. ما مفتخریم که موزه میراث می‌تواند نقشی حیاتی در کمک به مردم در یادگیری تاریخ آمریکا داشته باشد که اغلب آموزش داده نمی‌شود و همه را برای ایجاد جوامع سالم‌تر توانمند می‌کند.»* امروزه بناهای تاریخی سرنگون می شوند و موزه های جدیدی به وجود می آیند. قالب‌های جدیدی برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد اپیزودهای تاریخی خاموش ارائه می‌شوند که می‌توانند رویکردی خودانتقادی و مسئولانه‌تر را به تاریخ آمریکا ترویج دهند. اما اینکه آیا این تاریخ در نهایت مورد استقبال قرار خواهد گرفت و به یک تاریخ ملی مشترک تبدیل خواهد شد، داستان دیگری است. چنین حافظه ملی مشترکی باید توسط عموم مردم پذیرفته شود و دولت پشتیبان آن باشد. اما این موضوع هنوز موضوع منازعات سیاسی سراسری است. این تصمیم یک پرسش باز است و در نهایت در دست رای دهندگان باقی می ماند.

نتیجه گیری: از چشم اندازی جهانی به چشم اندازی سیاره ای

مفهوم تعمیر و ترمیم نه تنها برای فرهنگ ها و جوامعی که ارزش های شان از هم پاشیده اند، بلکه برای وضعیت سیاره ما نیز مناسب است. من در اینجا به فیلسوف **آشیل مبمبه** (Achille Mbembe) اشاره می کنم که او نیز از این اصطلاح در سخنرانی ها و کتاب های خود استفاده می کند. **مبمبه** و **گورمن** با ایجاد پرونده ای برای "تعمیر"، همبستگی ملی، جهانی و سیاره ای را اینجا و اکنون به منظور ایجاد امکان آینده برای سیاره زمین و نسل های بعدی فرا می خوانند.

در یک سخنرانی درباره "(دوباره) ساختن جهان" در فوریه ۲۰۲۱، مبمبه به دنیایی که به سرعت در حال تغییر است اشاره کرد و ویرانی های یک تاریخ طولانی مملو از خشونت و بی عدالتی را مورد بررسی قرار داد که جنوب جهانی به دست شمال جهانی تجربه کرده است. او در پاسخ به این انرژی های مخرب ناشی از جهان غرب و با توجه به وضعیت ناپایدار سیاره، خواستار «اخلاق جدید تعمیر» شد. او پس از تشریح قطبی شدن پیشرونده جوامع و ملت ها در مقیاس جهانی، در حالی که می خواست بداند هنوز برای مقابله با این انرژی های مخرب کاری می توان انجام داد، پرسید: ما هنوز چه چیز مشترکی داریم؟ و پاسخ او این بود که: ما باید تصدیق کنیم که *«ممکن است زندگی‌نامه مشترکی داشته باشیم که بخواهیم با هم بنویسیم»*.

اشکالی که جوامع از طریق آنها (گذشته را) به یاد می آورند و فراموش می کنند، می توانند رویکرد مناسبی برای درک بهتر خطوط گسل و شکاف موجود در آنها ارائه دهند. گذشته به سادگی انجام نمی شود و تمام نمی شود، بلکه به روش هایی که تاریخ به خاطر سپرده یا فراموش می شود، ادامه می یابد یا به پایان می رسد، تجربه می شود، ارزیابی می شود و توسط گروه های مختلف به شیوه های متضاد روایت می شود، و به زمان حال و آینده گسترش می یابد. تا زمانی که روایت هایی که ارزش‌های آشتی‌ناپذیر را ترویج می‌کنند در جامعه‌ای وجود داشته باشند که نتوان آنها را در راستای شکلی از ارتباط و تبادل سوق داد، تهدیدی قاطعانه علیه انسجام ملت هستند. این بی تفاوتی امکان همدلی و همبستگی را مسدود کرده و در نتیجه عوامل اساسی و حیاتی تشکیل جامعه را به نابودی می کشاند.

منبع: https://amst.winter-verlag.de/article/amst/2023/4/11

*****

منابع و آثار ذکر شده در متن

1Anderson, Benedict. Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism. London: Verso, 1983. Print.

2Baldwin, James. "White Man's Guilt." Collected Essays. Ed. James Baldwin. New York: Library of America, 1998. 713-27. Print.

3Benjamin, Walter. “On the Concept of History.” 1940. Simon Fraser University, n. d. Web, 14 Sept. 2023 . https://www.sfu.ca/~andrewf/CONCEPT2.html.

4Biden, Joe. “President Biden Remarks on 1921 Tulsa Race Massacre ”.C-Span. National Cable Satellite Corporation, 1 June 2021. Web. 2 Sept .2022 .https://www.c-span.org/video/?512210-1/president-biden-recalls-horror-1921-tulsa-race-massacre.

5Blight, David W. “Europe in 1989, America in 2020, and the Death of the Lost Cause.” The New Yorker. Condé Nast, 1 July 2020. Web. 27 June .2023 https://www.newyorker.com/culture/cultural-comment/europe-in-1989-america-in-2020-and-the-death-of-the-lost-cause.

“ 6Cultural Narratives: What Is a Foundational Narrative?” Abensour & Partners, 2014. Web. 14 Sept. 2023 .http://www.abensourandpartners.com/who-are-we/foundational-narratives./

7Faulkner, William. Requiem for a Nun. New York: Signet, 1951. Print.

8Fiedler, Leslie. “Cross the Border, Close the Gap.” Wege aus der Moderne: Schlüsseltexte der Postmoderne-Diskussion. Ed. Wolfgang Welsch .Weinheim: Wiley, 1988. 57-74. Print.

9Flieger, Estera. “The Populist Rewriting of Polish History Is a Warning to Us All.” The Guardian. Guardian Media Group, 17 Sept. 2019. Web. 14 Sept. 2023 . https://www.theguardian.com/commentisfree/2019/sep/17/populist-rewriting-polish-history-museum-poland-gdansk.

10Fuisz, Lisbeth. “‘We the People’: The U.S. Government’s Recent Recruitment of Literature for Nation Building.” Moment to Monument: The Making and Unmaking of Cultural Significance. Ed. Bezzola Lambert et al .Bielefeld: transcript, 2009. 111-22. Print.

11Fukuyama, Francis. Identity: Contemporary Identity Politics and the Struggle for Recognition. London: Profile, 2018. Print.

12Gorman, Amanda. The Hill We Climb: An Inaugural Poem for the Country. New York: Random House, 2021. Print.

13Hiergeist, Teresa et al., eds. Paragesellschaften :Imaginationen—Inszenierungen—Interaktionen in den Gegenwartskulturen .Berlin: De Gruyter, 2021. Print.

14Kelly, Lidia. “Five Arrested as Australia Protests Draw Thousands ”.Reuters. Thomson Reuters Corporation, 26 Jan. 2021. Web. 14 Sept. 2023 .https://www.reuters.com/world/asia-pacific/five-arrested-australia-day-protests-draw-thousands-2021-01-26./

15Lamont, Michèle. “Culture Shift: Q&A with Sociologist Michèle Lamont.” Cifar. Canadian Institute for Advanced Research. 17 June 2020 .Web. 14 Sept. 2023 .https://cifar.ca/cifarnews/2020/06/17/culture-shift-qa-with-sociologist-michele-lamont./

16Lepore, Jill. These Truths: A History of the United States. New York: Norton, 2018. Print.

17Mbembe, Achille. “(Re-)Construction of the World—Aid, Solidarity ,Politics.” Rosa Luxemburg Stiftung. Online Conference, 14 Feb. 2021 .Web. 26 June 2023. https://www.rosalux.de/en/documentation/id/43795.

18Muhammad, Khalil Gibran. The Condemnation of Blackness: Race, Crime ,and the Making of Modern Urban America. Cambridge, MA: Harvard UP, 2019 .Print.

“ .— 19Khalil Muhammad: COVID-19, Racial Inequities and the Fragile State of American Democracy.” YouTube, uploaded by NS-Dokumentationszentrum München, 18 June 2020. Web. 27 June 2023 . https://www.youtube.com/watch?time_continue=1731&v=3DpkhQuM3zI&feature=emb_title.

20Neiman, Susan. Learning from the Germans: Race and the Memory of Evil. New York: Macmillan, 2019. Print.

21Nietzsche, Friedrich. “Beyond Good and Evil, Part IV, Aphorism # 68 ”.Werke in drei Bänden. Ed. Karl Schlechta. München: Hanser, 1954. 626 .Print.

22Obama, Barack. “Obama’s 2008 Election Victory Speech.” CNN Politics .Cable News Network, 10 Nov. 2017. Web. 14 Sept. 2023 .https://edition.cnn.com/videos/politics/2017/01/10/barack-obama-2008-acceptance-speech-chicago-sot.cnn.

23aul, Heike. Amerikanischer Staatsbürgersentimentalismus: Zur Lage der politischen Kultur der USA. Göttingen: Wallstein, 2021. Print.

24Payne, Michael, ed. The Greenblatt Reader. Malden, MA: Blackwell, 2005 .Baixardoc. Web. 28 July 2023 .https://baixardoc.com/documents/the-greenblatt-reader-ben-jonson-william-shakespeare-5cc0c76ac218c.

25PBS News Hour. “What Trump Is Saying about 1619 Project, Teaching U.S .History.” Public Broadcasting Service, 17 Sept. 2020. Web. 6 Oct. 2023 .https://www.pbs.org/newshour/show/what-trump-is-saying-about-1619-project-teaching-u-s-history.

26Rifkin, Jeremy. The Empathic Civilization: The Race to Global Consciousness in a World in Crisis. New York: Penguin, 2009. Print.

27Stevenson, Bryan. “Equal Justice Initiative Announces Expanded Legacy Museum in Alabama.” Alaska’s News Source. 30 Sept. 2021. Web. 2 Sept .2022 .https://www.alaskasnewssource.com/2021/09/30/equal-justice-initiative-announces-expanded-legacy-museum-alabama./

“ 28The 1619 Landing—Virginia’s First Africans Report & FAQs.” Hampton History Museum. 17 Mar. 2021. Web. 2 Sept. 2022 .https://hampton.gov/3580/The-1619-Landing-Report-FAQs.